

بررسی نظریات فقهی «لیث بن سعد» فقیه ایرانی الاصل و تطبیق آراء وی با فقه جعفری و مذاهب اربعه

قبل از ورود، دراصل مطلب، باختصار به معرفی و شرح حال وی می پردازیم. مورخین و تذکر نویسندگان او را چنین معرفی نموده اند :

لیث بن سعد بن عبدالرحمان ، فقهی، مکنی به أبي الحارث، فقیه ومحدث، رئیس و امیر دیار مصر در عصر خویش . (۱) ابن اثیر

ابن اثیر در کتاب « اللباب فی تهذیب الانساب » (۲) او را تحت عنوان « الفهمی » ذکر کرده وتوضیحی درباره این کلمه دارد بدین شرح : « فهم » بطنی از قیس عیلان (۳) است، و چون

۱- ابوالعباس، شمس الدین، احمد بن محمد بن خلکان: وفیات الاعیان ، تحقیق وتعلیق محمد محی الدین ، عبدالحمید، چاپ مصر ۱۳۶۷ هـ، ج ۳ ص ۲۸۰ . احمد بن علی ، خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، چاپ قاهره ۱۳۴۹ هـ، ج ۱۳ ص ۳ . حافظ ، شمس الدین، ذهبی : تذکرة الحفاظ ، حیدرآباد دکن، ۱۳۳۳ هـ، ج ۱ ص ۲۰۷ . یوسف بن تغری بردی الاتابکی: لنجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة ، چاپ مصر ۱۳۸۳ هـ ، ج ۲ ص ۸۲ ، خیرالدین الزرکلی : الاعلام، چاپ مصر ۱۳۷۳ هـ ج ۶ ص ۱۱۵ .

۲- چاپ قاهره، ۱۳۵۶ هـ ق ، ج ۲ ص ۲۲۹ .

۳- قیس بن مضر بن نزار را «عیلان» می گفتند و در وجه تسمیه اختلاف است . برخی برآنند که «عیلان» نام اسب او بود و با آن مسابقه میدادو بعضی گفته اند : نام سگ او بود . و جوهری در «الصحاح» اضافه می کند: و گفته می شود که «عیلان» لقب «مضر» پدر «قیس»

لیث با «فهم» نسبت «ولاء» داشت (یعنی ازموالی این قبیله بود) اورافهمی گفتند (۱)

تاریخ تولد لیث

در باره تاریخ ولادت لیث اختلاف است. اکثریت برآنند که وی در شعبان سال ۹۴ هجری بدنیا آمد (۲) و برخی نوشته‌اند که در سال ۹۳ زاده شد (۳) و قول دیگر آن است که وی در شعبان ۱۲۴ هـ چشم بجهان گشود (۴)

→

بود. قیس عیلان فرزندان داشت، از جمله، سعد و عمرو بودند و فرزندان عمرو، فهم و حارث بودند. دکتر جواد علی، : المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، چاپ بیروت ۱۹۷۰ م، ج ۴ ص ۵۰۶. ابو محمد علی بن احمد بن حزم الأندلسی، : جمهرة أنساب العرب، تحقیق و تعلیق عبدالسلام، محمد هارون، چاپ مصر، ج ۱ ص ۲۴۳. اسماعیل بن حماد الجوهری، الصحاح، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، چاپ مصر، ج ۵ ص ۱۷۷۹.

۱- عبدالکریم بن محمد بن منصور التیمی السمعانی، الأنساب، چاپ مکتبه المثنی، ۱۹۷۰

م، ص ۴۳۵.

۲- خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، چاپ قاهره ۱۳۴۹ هـ، ج ۱۳ ص ۶.

ابن خلکان : وفيات الأعیان، چاپ مصر ۱۳۶۷ هـ، ج ۳ ص ۲۸۰.

ابو اسحاق شیرازی: طبقات الفقهاء، چاپ بغداد ۱۳۵۶ هـ، ق، ص ۵۷.

محمی الدین، ابو محمد عبدالقادر، حنفی مصری: الجواهر المضية فی طبقات الحنیفه، چاپ

حیدرآباد دکن، ج ۱ ص ۴۱۶.

یوسف بن تعزی بردی الأتابکی: النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة، چاپ مصر ۱۳۸۳

هـ، ج ۲ ص ۸۲.

حافظ شمس الدین ذهبی: تذکرة الحفاظ، حیدرآباد دکن، ج ۱ ص ۲۰۷.

۳- خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، چاپ مذکور، ج مزبور ص ۷.

ابوالفرج عبدالرحمان بن الجوزی: صفة الصفوة، چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۵۶ هـ، ج ۴ ص ۲۸۱.

ابوالحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی: مروج الذهب، چاپ بیروت ج ۳ ص ۳۳۸.

۴- عبدالکریم سمعانی: الأنساب، چاپ مکتبه المثنی، ۱۹۷۰ م، ص ۴۳۵.

ابن اثیر: اللباب فی تهذیب الأنساب، چاپ قاهره ۱۳۵۶ هـ، ق، ج ۲ ص ۲۲۹.

بعقیده ابن خلکان قول نخست قوت و اعتبار بیشتر دارد (۱)

معزل تولد

مشهور آن است که لیث بن سعد در شهر ک و یا قریه قلقتشده (۲) تولد یافت (۳) .
او اصلاً " ایرانی و از مردم اصفهان بود (۴)
بدین معنی که آباء و اجدادش اصفهانی و ایرانی بودند و بسوی قلقتشده کوچ کردند و در
آنجا ساکن شدند و لیث در این دیار زاده شد (۵).

۱- وفیات الاعیان، چاپ مذکور ص مذکور

۲- «قلقتشده» بفتح قاف اول و دوم و سکون لام و فتح شین و سکون نون و فتح دال و یا
«قرقتشده» - چنانکه یاقوت حموی آن را ضبط نموده است - قریه و یا شهر کی است در سه فرسنگی
قاهره که شهاب الدین قلقتشندی، مؤلف کتاب مشهور «صبح الأعشی» بدانجا منسوب می باشد .
ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی رومی: معجم البلدان، چاپ بیروت ۱۳۷۶ هـ، ج ۴، ص ۳۲۷.
ابوالعباس احمد قلقتشندی: صبح الأعشی، چاپ قاهره ۱۳۳۲ هـ، ج ۳، ص ۴۰۳. برای
اطلاع بیشتر به شرح مبسوطی که آقای دکتر مهدوی دامغانی در نشریه دانشکده الهیات مشهد
شماره ۱۱، تابستان ۱۳۵۳، تحت عنوان «نگاهی به صبح الأعشی و زندگی مؤلف آن» در این
زمینه دارد، رجوع نمایید .

۲- خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، چاپ مذکور، ج ۱۳، ص ۳.

۳- ابوالفلاح، عبدالحی بن العماد الحنبلی: شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، مکتبه
قدسی، قاهره ۱۳۵۰ هـ، ج ۱، ص ۲۸۶.

ابن خلکان: وفیات الاعیان، چاپ مذکور، ج ۳، ص ۲۸۰.

ابواسحاق شیرازی: طبقات الفقهاء، چاپ بغداد ۱۳۵۶ هـ، ج ۱، ص ۵۷.

احمد بن علی بن حجر عسقلانی: تهذیب التهذیب، بیروت ۱۹۶۸ م، ج ۸، ص ۴۵۹.

استاد محمود شهابی: ادوار فقه، دانشگاه تهران ۱۳۴۵ هـ، ج ۳، ص ۵۰۵.

شمس الدین ذهبی: تذکرة الحفاظ، حیدرآباد دکن ۱۳۳۳ هـ، ج ۱، ص ۲۰۷.

ابن تعزی بردی الاتابکی: النجوم الراهره فی ملوک مصر و القاهره، چاپ مصر ۱۳۸۳

هـ، ج ۲، ص ۸۲. و مراجع بسیار دیگر که جهت اختصار حذف شد.

۵- ابوالعباس احمد قلقتشندی: صبح الأعشی، چاپ قاهره ۱۳۳۲ هـ، ج ۳، ص ۴۰۳.

احمد امینی: ضحی الاسلام، لجنة التألیف والترجمه والنشر، ۱۳۵۳ هـ، ج ۲، ص ۸۸.

شاهد این گفتار آن است که لیث و خانواده‌اش مکرر می‌گفتند: ما اهل اصفهان هستیم با آنان نیکی کنید (۱)، و نیز سعد بن عبدالرحمان فهمی - پدر لیث اهل اصفهان بود که در سال ۴۲ هجری متولد شد و وفاتش پس از سده نخست اتفاق افتاد (۲)، لیکن برخی بر آنند که لیث بن سعد اصالتاً، خراسانی بود (۳)

تاریخ وفات

اکثر مورخین، تاریخ وفات لیث را شعبان سال ۱۷۵ هجری دانسته‌اند (۴) در اینجا اقوال دیگر، نیز وجود دارد، از جمله:

لیث در روز جمعه، ماه شعبان سال ۱۶۵ هـ، در دوران حکومت مهدی عباسی (متوفی به سال ۱۶۹ هـ) بدرود حیات گفت (۵).

لیث را پس از مرگ در قراهه (مصر) (۶) دفن کردند، و قبر وی اکنون یکی از مزارات

- ۱- حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی: ذکر اخبار اصفهان، چاپ لیدن ۱۹۳۴ م، ج ۲ ص ۱۶۸، خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، چاپ مذکور، ج ۱۳ ص ۵، ابن حجر عسقلانی تهذیب التهذیب، چاپ مذکور ج ۸ ص ۴۵۹، حافظ ابونعیم: حلیة الا ولیاء وطبقات الا صفیاء چاپ مصر ۱۳۵۶ هـ، ج ۷ ص ۳۱۸.
- ۲- حافظ ابونعیم: ذکر اخبار اصفهان، چاپ مذکور، ج ۱ ص ۳۳۱.
- ۳- خیرالدین زرکلی: الاعلام، چاپ مصر ۱۳۷۳ هـ، ق، ج ۶ ص ۱۱۵.
- ۴- ابن حجر عسقلانی: تهذیب التهذیب، چاپ بیروت ۱۹۶۸ م، ج ۸ ص ۴۵۹، ابن خلکان: وفيات الاعیان، چاپ مذکور، ج ۳ ص ۲۸۰. ابوالحسن، علی بن حسین بن علی مسعودی: مروج الذهب، چاپ بیروت ج ۳ ص ۳۳۸، ابن اثیر: اللباب فی تهذیب الا نساب، چاپ قاهره ۱۳۵۶ هـ، ج ۲ ص ۲۲۹. خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، چاپ مذکور، ج ۱۳ ص ۱۴.
- ۵- ابن سعد: الطبقات الکبری، چاپ بیروت ۱۳۷۷ هـ، ق ج ۷ ص ۵۱۷.
- ۶- «قراهه»، ناحیه ایست از فسطاط مصر از آن بنی غصی بن سیف بن وائل که از طائفه معافر بوده‌اند و قراهه بطنی است از معافر که در این سرزمین سکونت کردند و آنجا بنام آنان نامیده شد. این نقطه اکنون قبرستان مردم مصر است و در آن ساختمانهای باشکوه و محله‌های پهناور و بازار و مشاهدی برای صالحان و بزرگان است که از جمله آنها قبر محمد بن ادریس شافعی است قراهه تفرجگاه مردم قاهره میباشد و جمعی از محدثین بدانجا منسوبند، ابو عبدالله، یاقوت بن - عبدالله حموی رومی: معجم البلدان، بیروت ۱۳۷۶ هـ، ق، ج ۴ ص ۳۱۷، مرصدا الاطلاع فی معرفة الا مکنة و البقاع، چاپ ایران ۱۳۱۰ هـ، ص ۳۱۵، لغت نامه دهخدا، حرف «ق».

می باشد (۱)

مقام علمی لیث

لیث در فن فقه و حدیث مقامی والا و شهرتی بسزاداشت، و همگان او را ب دیده احترام می نگریستند. شخصیت و موقعیت اجتماعی وی چنان بود که نایب خلیفه و والی و قاضی مصر، همه تحت فرمان و مطیع ارش بودند (۲)

لیث در سال ۱۱۳ هجری به منظور حج بخانه خدا رفت و در آنجا با برخی از رجال علم و حمله حدیث، از جمله محمد بن مسلم بن شهاب زهری (۳) و نافع مولی ابن عمر (۴)، آشنا شد و از آنان استماع حدیث نمود (۵)

- ۱- ابن خلکان: وفيات الأعیان، چاپ مذکور، ج ۳ ص ۲۸، محی الدین، ابو محمد عبدالقادر حنفی مصری: الجواهر المضية فی طبقات الحنفية، حیدرآباد دکن، ج ۱ ص ۴۱۶.
- ۲- شمس الدین ذهبی: تذکرة الحفاظ، حیدرآباد دکن، ج ۱ ص ۲۰۷.
- ابن تعزی بردی! النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة، چاپ مصر، ج ۲ ص ۸۲.
- خیرالدین زرکلی، الأعلام چاپ مصر ۱۳۷۳ هـ ق، ج ۶ ص ۱۱۵.
- ۳- ابوبکر محمد بن مسلم بن عبیدالله بن شهاب بن عبدالله بن الحارث بن زهرة القرشی الزهري. وی تابعی و اهل مدینه بود و سپس به شام رفت و در آنجا ساکن شد. ابن شهاب ۵ نفر از اصحاب رسول - ص - را درک نمود. ابن شهاب بنا بروایتی، سال ۵۱ چشم بجهان گشود و وفاتش در سال ۱۲۵ اتفاق افتاد. رجوع شود به: ابن حجر، تهذیب التهذیب، چاپ مذکور، ج ۸ ص ۱۴.

خیرالدین زرکلی، الأعلام چاپ مذکور، ج ۳ ص ۳۱۷

- ۴- ابو عبدالله نافع، مولی عبدالله بن عمر. وی اصالتاً دیلمی بود و در مدینه نشوونمایافت نافع از بزرگان تابعین و ثقه و کثیر الحدیث بود، احادیث ابن عمر غالباً از طریق نافع رسیده است. وفاتش در سنه ۱۱۷ یا ۱۲۰ اتفاق افتاد ابن خلکان: وفيات الأعیان، چاپ مذکور ج ۵ ص ۷۲۷

خیرالدین زرکلی: الأعلام، چاپ مذکور، ج ۸ ص ۳۱۹

۵- ذهبی: تذکرة الحفاظ، چاپ مذکور، ج ۱ ص ۲۰۷

ابن تعزی بردی: النجوم الزاهرة، چاپ مذکور، ج ۲ ص ۸۲

خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، چاپ مذکور ج ۱۳ ص ۶

خودلیث در این باره چنین گوید: من از دانش محمد بن شهاب زهری، استفاده بسیار کردم و احادیث زیادی نوشتم و مرکبی خواستم تا جهت کسب فیض بیشتر به رصافه (شام) (۱) که اقامتگاه او بود، رهسپار شوم، لیکن از رفتن صرف نظر کردم، چون بیم آن داشتم که این عمل صرفاً برای خدا نباشد (۲).

و محمد بن ادریس شافعی در ستایش وی می‌گفت: لیث، فقیه‌تر از مالک بود، اما اصحاب و شاگردان لیث به اقامه و نشر مذهبش همت نگماشتند (۳)

و یحیی بن بکیر (۴) نقل کرد: اگر مالک و لیث در کناری یکدیگر باشند، مالک در برابر لیث گنگ گشته و ادر بر تکلم نخواهد بود ولیث او را در «من یزید علم» خواهد فروخت (کنایه از اینکه بروی غالب خواهد شد).

و همو گوید: کاملتر از لیث ندیدم، وی فقیه بود، زبانی فصیح و گویا داشت، علم قرآن و علم نحو را نیک می‌دانست، احادیث و اشعار بسیاری در سینه داشت، خوش گفتار بود (۵)

۱- رصافه نام چند موضع می‌باشد و در اینجا مراد شهری است در شام که در مغرب رقه و جنوب فرات واقع شده است. ابن شهاب زهری که از مشاهیر محدثین بشمار است در این شهر زندگی می‌کرد. رجوع شود به :

یاقوت بن عبدالله رومی، معجم البلدان، بیروت ۱۳۷۶ هـ، ج ۳ ص ۴۶. ابوطاهر محمد بن یعقوب فیروزآبادی، القاموس المحيط، چاپ سنگی. دهخدا، لغت نامه .

۲- ابن خلکان: وفيات الأعیان، چاپ مذکور، ج ۳ ص ۲۸۰.

ابو اسحاق شیرازی: طبقات الفقهاء، بغداد ۱۳۵۶ هـ ص ۵۷.

خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، ج مزبور ص ۵.

۳- دکتر محمد یوسف موسی: تاریخ الفقه الاسلامی، قاهره، ج ۲ ص ۳۰.

استاد محمود شهابی: ادوار فقه، دانشگاه تهران ۱۳۵۴، ج ۳ ص ۵۰۰.

ذهبی: تذکرة الحفاظ، ج و ص مذکور. ابن خلکان: وفيات الأعیان، ج و ص مذکور.

۴- یحیی بن عبدالله بن بکیر قرشی مخزومی (از طریق ولاء)، همسایه لیث و خیلی مورد

اعمال وی بود. بیشتر اخبار و احوال لیث بوسیله وی انتشار یافته است. تولدش ۱۵۴ و فوتش

۲۳۱ هـ اتفاق افتاد. رک: ابن حجر، تهذیب التهذیب چاپ بیروت، ج ۱۱ ص ۲۳۷.

خیرالدین زرکلی، الاعلام، چاپ مصر، ج ۹ ص ۱۹۱.

۵- خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، چاپ مذکور، ج ۱۳ ص ۵، ذهبی: تذکرة الحفاظ، ص ۲۰۸.

ابن حجر: تهذیب التهذیب، ج ۸ ص ۴۵۹.

لیث مورد احترام و اعتماد دستگاه خلافت بود تا جائیکه هارون الرشید خلیفه عباسی او را جهت افتاء به بغداد احضار نمود و نیز ابو جعفر منصور بر آن شد که او را بولایت مصر منصوب نماید. و چون بوی پیشنهاد کرد، لیث در پاسخ گفت: ای امیرالمومنین من ضعیفتر از آنم، من مردی هستم از سوالی،

منصور گفت: با حمایت من، تو ضعیف نیستی، لیکن همت کوتاه است (۱).
 بالجمله قدرت علمی لیث مانند قدرت مالی او بسیار بود، محدثان به حدیث وی اعتماد نموده و مؤلفان کتب ششگانه «صحاح سته» همه از او نقل حدیث کرده‌اند (۲).
 احمد بن حنبل درباره لیث گفت: در میان محدثان مصری، موثقتر از لیث نیست و از نظر صحت حدیث کسی به پایۀ وی نمی‌رسد (۳).

مذهب لیث

این خلکان در وفیات الایمان (۴) می‌نویسد: در بعضی از کتابها دیدم که لیث، حنفی بود. و این ندیم می‌گوید: لیث در آغاز از اصحاب مالک و بر مذهب او بود، و سپس برای خویش (مذهب ویژه‌ای) اختیار نمود (۵).
 گفته می‌شود: اولاً، چنانکه از نامه لیث بن سعد استفاده می‌شود وی طرفدار مکتب حدیث بود در حالیکه ابوحنیفه پیرو مکتب رأی بود.

ثانیاً از مقایسه آراء لیث با سایر مذاهب استفاده می‌شود که لیث در بعضی مسایل با ابوحنیفه، اختلاف داشت، فی‌المثل ابوحنیفه، وقف رایاطل می‌دانست اما لیث طرفدار صحت

۱- ابن عماد حنبلی: شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، قاهره، ۱۳۵۰ هـ، ج ۱ ص ۲۸۶. احمد امین: ضحی الاسلام، لجنة التالیف والنشر والترجمه، ۱۳۵۳ هـ، ج ۲ ص ۸۹. خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، ج مذکور ص مذکور.

۲- احمد امین: ضحی الاسلام، چاپ مزبور، ج مذکور، ص مذکور.

۳- ابن حجر: تهذیب التهذیب، بیروت ۱۹۶۸ م، ج ۸ ص ۴۵۹، خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۱۱.

۴- چاپ مصر ۱۳۶۷ هـ، ج ۳ ص ۲۸۰.

۵- الفهرست، چاپ تهران، ۱۳۵۰ هـ، ص ۲۵۲.

اوقاف بود (۱). و نیز لیث و مالک هر چند نقطه نظرهای مشترک بسیاری داشتند، لیکن در مواردی چند عقائد آنان متفاوت بود. بهترین دایل این مطلب، مکاتبه‌ای است که بین آن دو صورت گرفته است و راجع به آن مفصلاً بحث خواهیم کرد، این نامه می‌تواند نمونه‌ای از آراء و نظریات فقهی لیث باشد.

نام لیث درستون فقه اسلامی

لیث در فقه اسلامی تأثیر قابل توجهی دارد و اکثر کتب فقهی که به تحقیق و بررسی اقوال و آراء فقهاء پرداخته‌اند نامی از لیث برده و به عقیده وی، ضمن اقوال سایر فقهاء اشاره کرده و یا حدیثی (۲) از وی نقل نموده‌اند.

فی‌المثل محمد بن احمد بن رشد اندلسی، در کتاب *بداية المجتهد ونهاية المقتصد* (۲)، عقیده وی را سببی بر «عدم وجوب قنوت در نماز» باستناد حدیثی که از رسول — ص — در این زمینه منقول می‌باشد، ذکر می‌کند که چون غرض مادر اینجا بررسی تحلیلی این مسأله نیست، از تفصیل آن خود داری می‌شود.

وسیدی محمد زرقانی در «شرح موطأ مالک» (۳) در موارد متعدد از لیث نقل حدیث و فتوا می‌کند. و نیز ابوزکریا محی‌الدین بن شرف‌النووی در «المجموع شرح المذهب» (۴) و ابومحمد علی بن احمد بن حزم در کتاب معروف خویش «المحلی» (۵) و عبدالوهاب

۱- احمد امین: *ضحی الاسلام*، چاپ مذکور، ج ۲ ص ۹۰، عثمان بن علی الریاحی الحنفی تبیین الحقایق (شرح کنز الدقائق) مصر ۱۳۱۳ هـ ج ۳ ص ۳۲۵، علی بن ابی بکر الرشدانی المرغینانی: *الهدایه* (شرح *بداية المبتدی*) مصر ۱۳۵۵ هـ ج ۲ ص ۱۱۰.

عبدالوهاب، احمد بن علی الانصاری الشافعی المعروف بالشعرانی: *المیزان الکبری*، مصر ۱۳۵۹ هـ ج ۲ ص ۹۸.

۲- چاپ قاهره، ۱۳۳۳ هـ ج ۱ ص ۱۰۳، و نیز به ج ۲ صفحات ۳۹، ۴۳، ۱۴۹، ۱۸۴، کتاب فوق‌الذکر مراجعه شود.

۳- برای نمونه به ج ۳ ص ۱۲۵، ۱۴۳ و ج ۴ ص ۱۳ و ۳۶ کتاب فوق‌الذکر، چاپ قاهره ۱۳۷۲ هـ ق، مراجعه شود.

۴- بعنوان نمونه به ج ۲ ص ۳۶۱ و ج ۳ ص ۳۶۵ و ج ۴ ص ۳۶۵، این کتاب، چاپ مصر ۱۳۴۴ هـ ق، مراجعه شود.

۵- به ج ۱ ص ۱۲۱ و ج ۲ ص ۲۰، ۲۲ و ج ۸ صفحات ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۱۳، ۲۱۷، کتاب مزبور، چاپ بیروت ۱۳۴۹ هـ ق، تصحیح احمد محمد شاکر، رجوع شود.

ابن احمدین علی الانصاری الشافعی . معروف به شعرانی در کتاب «المیزان الکبری» (۱) و دانشمندان دیگر که به «طرح مسائل خلافیه و نقل مذاهب» مبادرت نموده‌اند، أحياناً در ذیل مسایل فقهی آراء و نظریات لیث را ذکر کرده‌اند .

نکته قابل توجه اینجاست که فقهای امامیه نیز آنجا که به بررسی آراء و اقوال دانشمندان مذاهب دیگر پرداخته‌اند از بیان عقائد لیث، غفلت و خود داری نکرده‌اند، چنانکه آیه الله ، علامه، یوسف بن مطهر حلی در کتاب معروف خود «تذکره الفقهاء» که در این زمینه ، کم نظیر می باشد در برخی از مسایل به عقیده وی نیز اشاره دارد (۲).

و نیز شیخ الطائفه، ابوجعفر، محمد بن حسن طوسی در اثر پراچ خود « کتاب الخلاف » از آغاز تا پایان کتاب در حدود ۸۰ بار، نام لیث را برده و نظرات فقهی او را در مسایل گوناگون بیان کرده است (۳).

آثار لیث :

فقهای عظام هر چند که نظریات و آراء لیث را در کتابخانه آثار خویش آورده و از وی به عنوان یک فقیه صاحب مکتب نام برده‌اند. لیکن اثر مستقلی چون موطأ مالک و الام شافعی و مسند احمد و المجموع زید، از او بیادگار نمانده است، مگر یک نامه در پاسخ نامه مالک بن امن نوشته است .

این نامه می تواند تا حدودی ما را با طرز فکر و اندیشه و روش فقهی و چگونگی استنباط و استدلال و بالأخره با خصوصیات فکری او آشنا سازد.

نامه مالک به لیث کوتاه و مختصر است، در این نامه مالک از مقام علمی لیث ستایش نموده و با تأکید بر فضائل و امتیازات اهل مدینه او را به متابعت و پیروی از اجماع اهل مدینه ترغیب و از مخالفت با آنها در مسایل فقهی بر حذر می دارد .

و اما نامه لیث نسبتاً مفصل است این نامه بگفته دکتر محمد یوسف موسی (۴) یکی از

۱- برای نمونه، به ج ۱ ص ۱۴۱ و خ ۲ ص ۱۷۸ کتاب فوق الذکر، چاپ قاهره ۱۳۵۹ ق ، رجوع شود.

۲- بعنوان نمونه به ج ۱ تذکره الفقهاء چاپ سنگی رحلی ۱۲۶۲ هـ ، بدون ص، مباحث « مسح بر خفین، ترتیب قضاء خوائت، اذان و اقام، زکات اراضی مفتوحة العنوة» رجوع شود.

۳- برای نمونه به ج ۱ ص ۷، ۸، ۱۵، ۲۰، ۲۶، ۳۶، ۵۵، ۵۸، کتاب خلاف، چاپ دارالمعارف الاسلامیه، رجوع شود.

۴- تاریخ الفقه الاسلامی، دارالمعرفه، القاهره ۱۹۶۴ م، ج ۲ ص ۷۹ .

جدلهای مهم فقهی می باشد و بعقیده شیخ محمد الخضری بک (۱) مثل اعلای نقد ادبی و از نظر ادب در بالاترین سطح است .

لیث در این نامه ، پس از رد و انکار اعتبار و ارزش « اجماع اهل مدینه » بعنوان یک دلیل فقهی و تضعیف ادله این نظریه ، نه مسأله از مسایل فقهی را مطرح ساخته و به بحث و بررسی پیرامون آنها می پردازد و بطور خلاصه ، لیث در این نامه درصدد اثبات چند مطلب ذیل می باشد .

۱- شرف و حرمت مدینه و فضائل اهل آن ، مسلم و غیر قابل انکار است ولیکن دلیل اعتبار گفتار و « حجیت اجماع » آنان نیست . (۲)

۲- اقوال صحابه و تابعین محترم می باشد و باید از آنها تبعیت و پیروی کرد و اجماع آنها حجیت است .

۳- همه اصحاب و تابعین در مدینه نبودند ، بلکه در همه ولایات و نواحی اسلامی می زیستند .

۴- اهل مدینه و نیز اصحاب نبی - ص - و تابعین در بسیاری از مسایل بایکدیگر اختلاف داشتند .

۵- در خاتمه برخی از آراء و فتاوی فقهی مالک را مورد انتقاد و اشکال قرار می دهد و می گوید تا آنها را مخالف با « اجماع » نشان دهد .

بررسی تحلیلی مکاتبه لیث و مالک

مادر اینجا مسائلی را که در نامه مالک و لیث ، مطرح گردیده است ، مورد بحث و بررسی قرار می دهیم و نظریات این دو شخصیت فقهی را با مذاهب دیگر تطبیق می کنیم ، آنگاه در پایان عین متن دو نامه را از منابع مربوطه نقل می کنیم ، تا اگر آبیاناً در تفسیر و تحلیل آنها ، خطا و لغزشی رخ داده باشد ، بوسیله خواننده تصحیح و اصلاح گردد .

حجیت اجماع اهل مدینه

نخستین مسأله ای که در این نامه ، مورد مذاکره قرار گرفته است ، « اجماع اهل مدینه » می باشد . در نظر مالک ، « اجماع یا عمل اهل مدینه » ، « حجیت » یعنی یک دلیل فقهی است و مخالفت با آن برای هیچکس جایز نیست حتی مالک به حدیثی که مورد تأیید اهل مدینه نبود عمل نمی کرد (۲)

۱- تاریخ التشریح الاسلامی ، دارالفکر ، بیروت ۱۳۸۷ هـ ، ص ۱۶۰ .

۲- دکتر محمد یوسف موسی : تاریخ الفقه الاسلامی ، چاپ پیشین ، ج ۲ ص ۸۶ .

وی درنامه خود، خطاب به لیث بن سعد، تأکید می‌کند: « همانجا مردم باید از اهل مدینه تبعیت کنند، زیرا هجرت مؤمنین بسوی مدینه بود و قرآن در آن نازل گشت و تحلیل حلال و تحریم حرام در آنجا صورت گرفت و رسول خدا - ص - در میان مردم مدینه بود، و آنان هنگام نزول وحی حاضر بودند، او امر الهی را اطاعت و سنت پیامبر - ص - را تبعیت می‌نمودند. (۱) » اما اکثریت قریب به اتفاق فقهاء « اصحاب مذاهب معروف » ، نظریه مالک را باطل دانسته و منکر « حجیت اجماع اهل مدینه » شده‌اند (۲)

استدلال طرفداران مذهب مالک :

طرفداران مذهب مالک از طریق « نقل » و « عقل » ، استدلال نموده‌اند :

الف: دلیل نخست احادیثی است که در فضیلت و ستایش مدینه و اهل آن از رسول (ص) - منقول است. ب : و اما دلیل دوم یعنی از نظر عقل گفته می‌شود که مدینه « دار هجرت نبی - ص » و محل نزول وحی و استقرار اسلام و مجمع اصحاب می‌باشد، پس حق از اقوال آنان بیرون نیست. و نیز اهل مدینه شاهد نزول وحی و عارف به تأویل (قرآن) بودند، و نسبت به احوال رسول - ص - آگاهی بیشتری داشتند و دیدن جهت روایت اهل مدینه بر روایت دیگران مقدم است (۳)

جواب:

در پاسخ می‌گوئیم: شکی نیست که مدینه دارای شرف و فضیلت می‌باشد، لیکن، شرف مکان در اعتبار و حجیت اجماع اهل آن مکان، دخالت و تأثیری ندارد، بلکه آنچه مهم است علم علماء و اجتهاد مجتهدین می‌باشد، و باخاره، اساس و معیار اجماع، « اتفاق اهل حل و عقد » است، خواه در مدینه باشند و خواه در سایر شهرهای اسلامی. و نیز فضایل اهل مدینه در صورتی که مراد اصحاب نبی - ص - باشد - و علم و وقوف بیشتر آنان به اقوال و افعال و تقریرات پیامبر - ص - غیر قابل انکار می‌باشد، لیکن اینان جمله در مدینه نبودند، بلکه بمنظور جهاد و تبلیغ

۱- دکتر محمد یوسف موسی: تاریخ الفقه الاسلامی، ج ۲ ص ۷۹، قاضی عیاض - بن موسی بن عیاض اندلسی مغربی: ترتیب المدارک و تقریب المسالک لمعرفة اعلام مذهب مالک، چاپ ؟ ص ۳۴ .

۲- دکتر محمد یوسف موسی: تاریخ الفقه الاسلامی، ج ۲ ص ۸۶ .

۳- ابوالحسن سیف‌الدین آمدی: الاحکام فی اصول الاحکام، چاپ قاهره ۱۳۸۷ هـ ،

وتعلیم احکام و علل دیگر، به شهرها و بلاد مختلف اسلامی سفر کردند و أحياناً مقیم شدند (۱).

عقیده امامیه :

اگر « اجماع اهل مدینه » مشتمل بر قول معصوم - ع - و کاشف از رأی وی باشد بعقیده ما (امامیه) ، بدینجهت ، حجت است ، یعنی معیار حجیت هر اجماعی ، « کشف از رأی معصوم » می باشد ، اما مدینه دخالت و تأثیری در حکم ندارد و اخباری که در فضیلت مدینه صادر شده است دلالت ندارد که خطا بر آنان جایز نیست و اتفاق آنها حجت است (۲)

جو از قضاوت بر اساس شهادت یک شاهد و سوگند (مدعی) صاحب حق .

سأله دیگری که در این نامه مطرح شده است ، این است که هرگاه مدعی در مقام اقامه دعوا فقط یک شاهد داشته باشد و بر محق بودن خود نیز قسم بخورد آیا قاضی می تواند بنفع وی حکم کند؟ لیث بن سعد ، چنین قضاوت را مردود و ناروا دانسته و در نامه خویش ، خطاب به مالک ، می نویسد : « و تو خود می دانی که در مدینه هیچیک از اصحاب رسول - ص - چنین قضاوتی را جایز ندانسته اند ، و همچنین در شام و حمص و مصر و عراق ، سابقه ندارد و نیز هیچیک از خلفای راشدین برای قضاوت خویش ، فرمانی مبنی بر جواز این نوع قضاوت صادر نکردند (۳) » توضیح آنکه بحکم آیه شریفه «..... و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یكونا رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء...» (۴)

شخص مدعی برای اثبات دعوی خود ، لازم است اقامه بینه نماید و آن عبارت است از دوگواه مرد یا یک گواه مرد و دوگواه زن که واجد شرایط مربوطه باشند . این حد نصاب شهادت است ، حال اگر مدعی فقط یک شاهد آورد و بجای شاهد دیگر سوگند خورد ، آیا قاضی می تواند بر اساس شهادت یک شاهد و سوگند مدعی بنفع وی حکم نماید (۵) .

- ۱- دکتر محمد یوسف موسی : تاریخ الفقه الاسلامی ، ج مذکور ص ۸۸ ، ابو حامد محمد بن محمد غزالی : المستصفی من علم الاصول ، مکتبه المثنی بغداد ، ج ۱ ص ۱۸۷ .
- ۲- سید مرتضی علم الهدی : الذریة الی اصول الشریعة ، تصحیح و تعلیق آقای دکتر ابوالقاسم گرگی ، چاپ دانشگاه تهران ، ج ۲ ص ۶۴۳ .
- ۳- دکتر محمد یوسف موسی : تاریخ الفقه الاسلامی ، چاپ مذکور ج ۲ ص ۸۳ .
- ابن قیم الجوزیه : أعلام المومنین عن رب العالمین ، چاپ مصر ۱۳۷۴ هـ ج ۳ ص ۹۶ .
- ۴- سورة بقره ، آیه ۲۸۰ .

در نظر فقهای امامیه چنین قضاوتی در اسواال (اموری که جنبه مالی دارد) جایز و نافذ است. (۱)

بلکه می توان گفت که جمهور فقهای اسلام و اکثر اهل علم معتقدند که در اسواال و حقوق، شهادت یک شاهد بانضمام قسم مدعی برای اثبات حق، کافی می باشد. لیکن جمعی بمانند ابوحنیفه و اوزاعی و محمد بن حسن شیبانی و نیز لیث بن سعد گفته اند: قاضی بموجب شهادت یک شاهد و قسم مدعی نمی تواند بنفع وی قضاوت کند، بلکه باید دونفر مرد یا یک مرد و دو زن باشند چنانکه از آیه کریمه فوق الذکر استفاده می شود. (۲)

سهر سموقه زنان

سأله دیگر این است که اگر زوجین توافق نمایند که همه ویا قسمتی از صداق، بصورت « آجل » و نسیئه، باشد، لیکن وقت ادای آن راتعیین نکنند. آیا زوجه در هر زمانی حق مطالبه مهر را دارد و برزوج ادای آن، عندالمطالبه، واجب می باشد، یا « حق مطالبه و وجوب اداء » در صورتی است که مرگ یا طلاق بین آنان جدایی افکند ؟

لیث بن سعد، طرفدار قول دوم می باشد و در تأیید آن چنین می نگارد: « اهل مدینه معتقدند که صداق زن و قتی بصورت « آجل » و نسیئه باشد، هر زمانی که بخواهد می تواند آن رامطالبه نماید و ادای آن، عندالمطالبه، برزوج واجب است. اهل عراق و اهل شام و اهل مصر نیز با آنان موافق و هم عقیده اند، در حالیکه هیچیک از اصحاب و تابعین چنین حکمی ننموده و نگفته اند که سهر آجل و غیر نقدی، فوراً لازم الاداء می باشد مگر در صورت جدایی زوجین

۱- شیخ طوسی: کتاب خلاف، دارالمعارف الاسلامیه، ج ۳ ص ۳۲۷.
محمد بن مکی معروف به شهید اول: اللمعة الدمشقیة، چاپ افست اسلامیه، ج ۱ ص ۱۳۱.
علامه حلی: تبصرة المتعلمین، با ترجمه فارسی، بقلم حاج شیخ ابوالحسن شعرانی، تهران ۱۳۴۸ هـ، ج ۲ ص ۷۱۳.

۲- عبدالله بن احمد بن قدامه: المغنی، مکتبة القاهرة، ج ۹ ص ۱۵۱.
سیدی محمد زرقانی: شرح موطأ مالک، قاهره ۱۳۷۳ هـ، ج ۳ ص ۳۸۹. مالک بن انس الموطأ، روایت محمد بن حسن شیبانی، چاپ مصر ۱۳۸۷ هـ ص ۳۰۱. محمد بن ادریس شافعی: الام، بولاق مصر ۱۳۲۵ هـ، ج ۶ ص ۲۷۵ و ج ۷ ص ۷۹. عبدالوهاب شعرانی: المیزان الکبری، چاپ مصر ۱۳۵۹ هـ، ج ۲ ص ۲۰۰. دکتر محمد یوسف موسی: تاریخ الفقه الاسلامی چاپ دار المعرفه، قاهره، ۱۹۶۴ م، ج ۲ ص ۹۱.

بوسیله مرگ یا طلاق، که در این احوال صدق آجل (غیر فوری) تبدیل به (مال) نقدی و فوری می‌شود» (۱)

بالجمله بگفته لیث، اصحاب رسول - ص - باتفاق آراء از قول اخیر، طرفداری کرده‌اند و عرف و عادت نیز آن را تأیید می‌کند.

این قیم الجوزیه محمد بن ابی بکر در کتاب أعلام الموقعین (۲)، پس از توضیح این مسأله در تأیید قول اخیر می‌نویسد: «این نظریه صحیح می‌باشد» و سپس به نقل اقوال و آراء پرداخته می‌نویسد: «از نص گفتار احمد بن حنبل این عقیده استفاده می‌شود. و شیخ الاسلام ابن یتمیه و نخعی و شعبی و لیث بن سعد نیز این قول را اختیار کرده‌اند». آنگاه به نامه لیث و مخالفت وی با مالک اشاره کرده و اضافه می‌کند. اما حماد بن ابی سلیمان و ابوحنیفه و سفیان ثوری برخلاف این قول گفته‌اند: مهر آجل (نسیئه)، بدون تعیین وقت آداء، (عندالمطالبه) تبدیل به حال (نقدی و فوری) می‌شود.

عقیده فقهای امامیه

از متون فقهی امامیه استفاده می‌شود که «صدق آجل» بدون تعیین وقت، پس از دخول بصورت دین درمی‌آید و ادای آن (عندالمطالبه) بر زوج واجب است. (۳)

ایلاء:

مسأله دیگری که در این نامه مورد بررسی قرار گرفته «ایلاء» می‌باشد. ایلاء بطور خلاصه عبارت است از سوگند خوردن مرد بر پرهیز از جماع با زن خویش برای همیشه یا مدتی بیش از چهارماه، چنانکه مشهور گفته‌اند. مال جامع علوم انسانی
و برخی چون ابوحنیفه گفته‌اند: اگر مدت پرهیز چهارماه باشد باز «ایلاء» تحقق پیدا

۱- دکتر محمد یوسف موسی: تاریخ الفقه الاسلامی، ج ۲ ص ۸۴.

شیخ محمد الخضری بک: تاریخ التشریح الاسلامی، بیروت ۱۳۸۷ هـ، ص ۱۶۲.

۲- چاپ مصر ۱۳۷۴ هـ، ج ۳ ص ۹۲.

۳- ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن (معروف به) محقق حلی: شرایع، چاپ تبریز ۱۳۲۰.

۵ ق، ص ۱۹۴. زین الدین بن علی بن احمد عاملی (معروف به) شهید ثانی: الروضة البهیة،

چاپ عبدالرحیم ۱۳۱۰ هـ، ق ۵، ج ۲ ص ۹۴.

می‌کند (۱)

به‌رجب دو آیه شریفه ذیل «لذین یولون من فسألهم تربص أربعة أشهر فان فوا فان الله غفور رحیم. وان عزاو الطلاق فان الله سمیع علیم* (۲)» شخص ایلاء کننده (لرلی)، چهار ماه مهلت دارد و پس از انقضای آن یا باید رجوع نماید و بازن خویش نزدیکی کند و یا طلاق دهد و در صورت امتناع، زن می‌تواند نزد حاکم رود و حاکم، مولی (ایلاء کننده) را توقیف و ملزم می‌کند به طلاق یا رجوع.

وقول دیگر آن است که پس از گذشت چهارماه اگر مرد از تصمیم خویش برترک جماع منصرف نشد و اصرار ورزید، طلاق بخودی خود حاصل می‌شود و نیازی به توقیف حاکم و صیغه طلاق نیست.

مالک و لیث و فقهای امامیه، بلکه بیشتر فقهای اسلام، قول اول را اختیار کرده‌اند و جماعتی چون ابوحنیفه، قول دوم را برگزیده‌اند (۳)

لیث بن سعد در نامه خود خطاب به مالک می‌نویسد: «اهل مدینه معتقدند که طلاق به مجرد «ایلاء» حاصل نمی‌شود هر چند چهارماه از تاریخ آن بگذرد (بلکه حاکم باید) شخص ایلاء کننده را توقیف نموده (بین رجوع از ایلاء و طلاق مخیر سازد و در این زمینه) نافع از عبدالله بن عمر که کیفیت توقیف نیز از وی روایت شده است نقل می‌کند: پس از گذشت چهارماه از تاریخ ایلاء، شخص مولی (ایلاء کننده) الزاماً یا باید از ایلاء رجوع کرده و به عمل جنسی بازن مبادرت نماید و یا تصمیم بر طلاق گیرد و شما نیز معتقدید که پس از گذشتن «مدت تربص»

* ۱- عبدالوهاب شعرانی: المیزان الکبری، مصر ۱۳۵۹ هـ، ج ۲ ص ۱۲۴. شیخ طوسی خلاف، چاپ مذکور، ج ۳ ص ۶. عثمان بن علی الزیلعی: تبیین الحقائق، مصر ۱۳۱۳ هـ، ج ۲ ص ۲۶۲.

۲- سوره بقره آیه‌های ۲۲۶ و ۲۲۷.

۳- ابن قدامه: المغنی، قاهره، ج ۷ ص ۳۱۸.

ابوالولید، محمد بن احمد بن رشد القرطبی: بداية المجتهد ونهاية المقتصد، چاپ قاهره ۱۳۷۱ هـ، ج ۲ ص ۹۸، زیلعی حنفی: تبیین الحقائق چاپ مذکور، ج ۳ و ص مذکور. علی بن ابی بکر رشدانی غینانی: الهدایة شرح بداية المبتدی، چاپ مصر ۱۳۵۵ هـ، ج ۲ ص ۹.

شیخ طوسی: خلاف، چاپ مذکور، ج ۳ و ص مذکور. دکتر محمد یوسف موسی: تاریخ الفقه الاسلامی، ج ۲ ص ۹۳. محمد بن ادريس شافعی: الاُم، بولاق مصر ۱۳۲۲ هـ، ج ۵ ص ۲۵۳.

چهارماه واستناع مرد ازنزدیکی بازن، طلاق خود بخود صورت نمی‌گیرد.» (۱)

تفویض طلاق به زوجه

مسأله دیگر «دادن اختیار طلاق به زوجه» می‌باشد. لیث درنامه خود بدان اشاره کرده می‌نویسد: «زیدبن ثابت می‌گفت: هرگاه مردی، زن خویش را بین ستارکه و ادامه زندگی مشترک مخیر سازد و کار طلاق را به وی واگذارد، زن مطلقه می‌شود، هرچند (زندگی با) شوهر را ترجیح دهد و عبدالملک بن مروان براساس این قول حکم می‌کرد و ربیعته بن ابی عبدالرحمان نیز چنین معتقد بود، درحالیکه اکثریت قریب به اتفاق فقهاء برآنند که درچنین موقعیتی، اگر زن (زندگی با) شوهر را اختیار نماید مطلقه نمی‌شود.» (۲)

توضیح آنکه، هرگاه مردی زوجه خویش را برسر دوراهی قرار دهد یعنی او را بین ادامه زندگی زناشوئی و طلاق مخیر نماید، در اینجادر صورت پیش می‌آید: نخست آنکه زن، طلاق را اختیار کرده و خود را ازقید زوجیت رها سازد و خویشتن را طلاق دهد. دوم آنکه ادامه زناشوئی و شوهر را اختیار کند. در صورت اول چند قول است.

- الف: شیخ طوسی و اکثر فقهای امامیه معتقدند که طلاق واقع نمی‌شود، شیخ اضافه می‌کند. برخی از اصحاب مانیز گفته‌اند: اگر زوجین هر دو قصد طلاق کنند، واقع می‌شود (۳)
- ب: قول دیگر آن است که طلاق یکبار واقع می‌شود و از نوع بائن است. این قول به ابوحنیفه نسبت داده شده است (۴)
- ج: قول دیگر آن است که طلاق یکبار واقع می‌شود و از نوع رجعی است، این قول به

۱- دکتر محمد یوسف موسی، تاریخ الفقه الاسلامی، ج ۲ ص ۸۴.

ابن قیم الجوزیه: أعلام الموقعین، مصر ۱۳۷۴ هـ، ج ۳ ص ۹۸.

۲- مدارک پیشین.

۳- شیخ طوسی: خلاف، ج ۲ ص ۴۰.

۴- زیلعی حنفی: تبیین الحقائق، چاپ مذکور، ج ۲ ص ۲۱۹.

رشدانی مرغینانی: الهدایة شرح بدایة المبتدی، چاپ مصر ۱۳۰۵ هـ، ج ۱ ص ۱۷۸.

ابن قدامه: المغنی، ج ۷ ص ۱۴۳.

شافعی نسبت داده شده است (۱)

ولیت بن سعد نیز چنانکه از نامه اش استفاده می شود معتقد است که اگر خود زن یکبار یا دوبار طلاق دهد از نوع رجعی می باشد و هرگاه سه بار طلاق دهد از نوع بائن است و ازدواج مجدد نیاز به محلل دارد.

د: قول دیگران است که سه طلاق واقع می شود، و این عقیده مالک است، بدلیل آنکه سه طلاق حدنهایی تفویض و اعطای اختیار به زوجه می باشد (۲).

و در صورت دوم اکثریت قریب باتفاق فقهای اسلامی معتقدند که طلاق واقع نمی شود، و چنانکه در خلاف (۳) می نویسد در روایتی از زید بن ثابت منقول است کم در این صورت نیز یکبار طلاق واقع می شود و از نوع رجعی است و این قول حسن بصری می باشد (۴)

کیفیت نماز استسقاء = طلب باران :

مسأله دیگری که در نامه لیث بن سعد مطرح شده است «صلوة استسقاء» می باشد. نماز استسقاء که باتفاق فقهاء، مستحب می باشد، هنگام خشکسالی و کمبود آب خوانده می شود. این نماز دورکعت می باشد مانند نماز جمعه و نماز عیدین که ترتیب و کیفیت آن در کتب فقهی بتفصیل آمده است و در اینجا بحث در تقدیم و تأخیر خطبه این نماز می باشد.

لیث که معتقد است باید «خطبه» بر نماز مقدم باشد، خطاب به مالک می نویسد: «شنیده ام که تو، به زفر بن عاصم هلالی، هنگام ادای (صلوة استسقاء) دستور داده ای که نماز را بر خطبه آن مقدم دارد. و من از این حکم تعجب کردم، زیرا نماز استسقاء از لحاظ صورت همانند «نماز جمعه» می باشد (چنانکه در جمعه، خطبه مقدم است در «استسقاء» نیز باید مقدم باشد) و در اینجا چون امام جماعت به پایان «خطبه» رسید، دعای کند و رداء خویش را وارونه می افکند و سپس آغاز نماز می نماید.» (۵)

۱- سیدی محمد زرقانی: شرح موطأ، قاهره ۱۳۷۳ هـ، ج ۳ ص ۶۷۱.

این قدامه: المغنی، ج مذکور ص مذکور.

۲- دو مدرک اخیر، ج مذکور، ص مذکور.

۳- ج ۲ ص ۴۵۰.

۴- مالک بن انس: الموطأ، روایت محمد بن حسن شیبانی،

۵- دکتر محمد یوسف موسی: تاریخ الفقه الاسلامی، ج ۲ ص ۸۵.

ابن قیم الجوزیه: أعلام الموقعین، ج ۳ ص ۹۹.

اقوال فقهاء

فقهای امامیه برآنند که «نماز استسقاء» بر «خطبه» آن مقدم می‌باشد و «خطبه» بعد از نماز خوانده می‌شود (۱).

عبدالله بن احمد بن قدامه (۲) ابن قول را از احمد بن حنبل نقل کرده و به مشهور نسبت می‌دهد.

مالک و شافعی نیز این قول را اختیار کرده‌اند (۳)

قول دیگر آن است که نماز بعد از خطبه است و خطبه بر آن مقدم است. و این عقیده لیث بن سعد است (۴) چنانکه از نامه‌اش استفاده می‌شود، و شیخ طوسی در کتاب الخلاف (۵) پس از بیان عقیده امامیه به نامه لیث بن سعد و انتقاد و اعتراض وی به مالک اشاره می‌کند.

قول سوم آن است که نماز استسقاء، خطبه ندارد، چون خطبه تابع جماعت است و جماعت در نماز استسقاء، سنت نیست. و این نظریه ابوحنیفه می‌باشد (۶)

زکوة مال مشترک :

مسأله دیگری که در نامه لیث مورد بحث قرار گرفته است، «زکوة مال مشترک» می‌باشد بدین شرح: در چیزهایی که زکوة به آنها تعلق می‌گیرد، مثل شتر و گوسفند و گندم، اگر مهمم یک شریک از مال مشترک یا مخلوط، مستقلاً، درحد نصاب باشد، زکوة بدون خلاف بروی واجب است، اما اگر سهم هریک بتنهایی درحد نصاب نیست، لیکن مجموع سهام بمیزان نصاب است، فی‌المثل یکی مالک یک گوسفند و دیگری مالک سی‌ونه گوسفند است و این گوسفندان مشترکند و با چراگاه و آب‌خور و خوابگاه آنها یکی است، در اینجا فقهاء اختلاف کرده‌اند.

۱- شیخ طوسی: الخلاف، ج ۱ ص ۲۵۱. شهید ثانی: الروضة البهية، چاپ عبدالرحیم

۱۳۰۸ هـ، ج ۱ ص ۱۳۵

۲- المغنی، مکتبة القاهرة، ج ۲ ص ۴۳۲.

۳- سیدی محمد زرقانی: شرح موطأ، ج ۱ ص ۳۸۴. محمد بن ادریس شافعی: الام،

بولاق مصر ۱۳۲۵ هـ، ج ۱ ص ۲۲۱. ابن قدامه: مدرك پیشین، ج ۱ ص ۹۵

۴- دکتر محمد یوسف موسی: تاریخ الفقه الاسلامی، ج ۱ ص ۹۵

۵- ج، مزبور ص مزبور.

۶- رشد انی مرغینانی: الهدایة شرح بداية المبتدی، مصر، ج ۱ ص ۶۲.

زیلعی حنفی: تبیین الحقائق، بولاق مصر ۱۳۱۳ هـ، ج ۱ ص ۲۳۰.

فقه‌های امامیه معتقدند که اختلاط و شرکت، تأثیری در وجوب زکوة ندارد یعنی در مسأله مورد بحث، زکوة واجب نیست، مگر آنکه هریک از دوشریک یا چند شریک، منفرداً مالک حد نصاب باشد. فی المثل هریک دارا ی چهل گوسفند باشد. (۱)

ابوحنیفه نیز همین قول را تأیید کرده است. و برخی دیگر از فقهاء بر آنند که چند شریک در حکم شخص واحد بشمارند، بدین معنی که اگر مجموع مال آنان در حد نصاب باشد زکوة تعلق می‌گیرد، حتی اگر چهل نفر، هریک مالک یک گوسفند هستند و گوسفندان مشترکند، زکاة بر آنان واجب است. احمد و شافعی و لیث بن سعد، این قول را اختیار کرده‌اند (۲)

لیث در نامه خویش خطاب به مالک چنین می‌گوید :

« (و نیز) شنیده‌ام که تو در مورد زکوة مال مشترک، معتقدی بر هریک از شرکاء وقتی زکوة واجب است که سهم وی مستقلاً در حد نصاب باشد. و در مکتوب عمر بن خطاب آمده است که اگر مجموع مال مشترک در حد نصاب باشد زکوة به آن تعلق می‌گیرد. و قول اخیر در زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز و دیگران معمول و رایج بوده است» (۳)

افلاس - ورشکستگی

مسأله دیگر از مسایل « افلاس » می‌باشد، بدین شرح: اگر کسی مالی بدیگری فروخت و مشتری پیش از پرداخت بهای آن، مفلس (ورشکسته) شد، آیا فروشنده، در صورتیکه عین مال خود را در میان اموال توقیف شده یافت، می‌تواند آن را برگردد و نسبت به بیع، حقی - تقدم و اولویت دارد، یا آنکه چنین اولویتی نیست؟ و فروشنده با سایر طلبکاران فرقی ندارد

۱- علامه حلی: تذکرة الفقهاء چاپ سنگی ۱۲۷۲ هـ ق ۱ ج ۱ بدون صفحه، کتاب الزکوة. شیخ طوسی: الخلاف، ج ۱ ص ۲۸۲.

۲- دکتر محمد یوسف موسی: تاریخ الفقه الاسلامی، ج ۲ ص ۹۶.

ابن قدامه: المغنی، ج ۲ ص ۸۰. محمد بن ادریس شافعی: الام، ج ۲ ص ۱۲. عبدالوهاب شعرانی: المیزان الکبری، ج ۲ ص ۵.

علامه حلی: تذکرة الفقهاء، ج مذکور، کتاب الزکوة.

۳- ابن قیم الجوزیه: اعلام الموقعین، ج ۳ ص ۹۹.

دکتر محمد یوسف موسی: مدرک پیشین، ج ۲ ص ۸۵.

و همه آنان در اموال مفلس شریک و سهیم هستند.

اکثر فقهاء، نظر نخست را اختیار نموده و معتقدند که «صاحب متاع، چون عین مال خویش رایافت، نسبت به آنان، اولی و احق است، بدلیل حدیث نبوی؛ «ایما رجل باع متاعاً فأفلس الذی ابتاعه منه... فوجده بعینه فهو أحق به» اما در موارد و شرائط این اولویت اختلاف کرده اند. فی المثل مالک بر آن است که این اولویت حتی جائیکه مشتری مفلس، قسمتی از بیع رافروخته یا مصرف و تلف نموده است یا جائیکه بعض ثمن راقبض نموده است، موجود می باشد و شخص با بیع در صورت اول می تواند آنچه را که باقی است استرداد نماید و نسبت به آنچه موجود نیست با طلبکاران شریک و سهیم باشد و در صورت دوم می تواند با رد بعض ثمن عین مال را استرداد کند و لیث بن سعد چنانکه از نامه اش استفاده می شود در هر دو حال می گوید: «حق رجوع به عین بیع، و اولویت، برای بایع نیست، زیرا عینیت منتقمی می باشد» (۱) بالجمله صرف نظر از اختلافات جزئی، جمهور فقهای عامه و خاصه این اولویت و حق رجوع را پذیرفته و به آن فتوا داده اند. لیکن ابوحنیفه، مخالفت کرده و گفته است: فروشنده مال به مفلس، در هیچ حال نسبت به عین آن اولویت و حق رجوع ندارد و با سایر طلبکاران مساوی و برابر و در اموال توقیف شده شریک می باشد. (۲)

کیفیت تقسیم غنائم جنگ :

بعنوان مقدمه می گوئیم: شکی نیست که به جنگجوی پیاده، از غنائم جنگ، یک سهم داده می شود. لیکن در مورد سوار، یا اسب سوار، از دو جهت اختلاف است. نخست آنکه اسب سوار چند سهم دارد؟ دوم آنکه اگر بیش از یک اسب داشت برای اسب

۱- دکتر محمد یوسف موسی: تاریخ الفقه الاسلامی، ج ۲ ص ۸۵، ابن قیم الجوزیه اعلام الموقعین، ج ۳ ص ۹۹.

۲- مالک بن انس: الموطأ، روایت محمد بن حسن شیبانی، مصر ۱۳۸۷ هـ، ص ۲۷۸. سیدی محمد زرقانی: شرح موطأ، ج ۳ ص ۳۳۰. شیخ محمد خطیب شربینی: مغنی محتاج الی معرفة الفاظ المنهاج، مصر ۱۳۷۴ هـ، ج ۲ ص ۱۵۸. رشدانی مرغینانی: الهدایة، ج ۲ ص ۲۰۹. ابن قدامه: المغنی، ج ۴ ص ۴۰۹-۴۱۳. دکتر محمد یوسف موسی: مدرک پیشین، ج ۲ ص ۹۸. عبدالوهاب شعرانی: المیزان الکبری، ج ۲ ص ۷۷. شیخ طوسی: الخلاف ج ۲ ص ۱۱۳.

شیخ یوسف بحرانی: حدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، چاپ سنگی ۱۳۱۷ هـ ق،

ج ۸ ص ۲۸۴. محقق حلی: شرایع، تبریز ۱۳۲۰ هـ، ص ۱۲۳.

دوم و سوم نیز چیزی منظور میشود یا نه؟ درمسأله اول دو قول است: جمهور فقهای اسلام از جمله شافعی، مالک، احمد، لیث، و برخی از فقهای امامیه معتقدند که یک سهم برای سوار و دو سهم برای اسبش منظور میشود. قول دیگر آن است که یک سهم برای اسب سوار و یک سهم نیز برای اسبش تعیین میشود. ابوحنیفه و جمع کثیری از فقهای امامیه نیز این قول را اختیار کرده‌اند. عبدالوهاب شعرانی از ابوحنیفه نقل می‌کند: من کراحت دارم که حیوان زبان بسته‌ای را بر انسان مسلمانی ترجیح دهم.

و درمسأله دوم نیز دو قول است: برخی بمانند ابوحنیفه و شافعی و مالک برآنند که اگر کسی با چند اسب درجهاد همکاری داشت، فقط به یک اسب وی از غنیمت داده می‌شود و بقیه را از این نظر به حساب نمی‌آورند. و برخی چون لیث بن سعد و فقهای امامیه معتقدند که حد اکثر برای دو اسب جنگجو، غنیمت منظور می‌شود ولی نسبت بمآزاد، چیزی در نظر گرفته نمی‌شود (۱) لیث در نامه خویش، خطاب به مالک، می‌نویسد: «شنیده‌ام که تو گفته‌ای:

نبی اکرم - ص - برای زیرین عوام، بابت چند اسب که با آنها می‌جنگید، فقط دو سهم از غنائم جنگ منظور نمود در حالیکه، همه امت محمد - ص - اهل شام، اهل مصر، اهل عراق، اهل افریقا، برآنند که چهار سهم بوی داد بابت دو اسب و برای اسب سوم چیزی در نظر نگرفت (وبالاخره) سزاوار نیست که تا با اجماع است مخالفت کنی، هر چند که خلاف اجماع را شخص ثقه و مورد اعتمادی برایت نقل کرده باشد» (۲)

متن نامه مالک و لیث

اینک به نقل متن نامه مالک و لیث بن سعد از منابع مربوطه می‌پردازیم.

- ۱- عبدالوهاب شعرانی: المیزان الکبری، ج ۲ ص ۱۷۸. ابن قدامه: المغنی، ج ۶ ص ۴۱۹. رشدانی مرغینانی: لهدایه شرح بدایة المبتدی، ج ۲ ص ۱۰۸.
- دکتر محمدیوسف موسی: تاریخ الفقه الاسلامی، ج ۱ ص ۱۰۰. شیخ طوسی: الخلاف ج ۲ ص ۳۳۵. زین الدین علی بن احمد شامی عاملی (شهید ثانی): الروضة البهیة، ج ۱ ص ۱۹۱. علامه حلی: تبصرة المتعلمین، چاپ اسلامیة ۱۳۴۸، ج ۱ ص ۲۱۶. محقق حلی: الشرایع تبریز، ص ۹۲.
- ۲- دکتر محمدیوسف موسی: تاریخ الفقه الاسلامی، دارالمعرفة، القاهرة ۱۹۶۴ م، ج ۲ ص ۸۵. ابن قیم الجوزیه: أعلام الموقعین، مصر ۱۳۷۴ هـ، ج ۳ ص ۹۹.

رسالة مالک

من مالک بن أنس الى الليث بن سعد ، سلام عليكم ، فاني أحمد الله الذي لا اله الا هو .
 أما بعد : عصمنا الله واياك بطاعته في السر والعلانية وعافا فاو واياكم من كل مكروه . واعلم
 —رحمك الله— انه قد بلغني أنك تفتي الناس بأشياء مختلفة مخالفة لما عليه الناس عندنا وبلدنا
 الذي نحن فيه وأنت في أمانتك وفضلك ومنزلتك من أهل بلدك وحاجة من قبلك اليك و
 واعتمادهم على ما جاء منك حقيق بأن تخاف على نفسك وتتبع ما ترجوا النجاة باتباعه . فان الله
 تعالى يقول في كتابه : « والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان رضی الله
 عنهم ورضو عنه وأعد لهم جنات تجري من تحتها الأنهار خالدین فیها أبداً ذالک الفوز العظیم » (١) .
 وقال تعالى : «..... فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه أولئك الذين هداهم
 الله وأولئك هم أولوالالباب » (٢)

فانما الناس تبع لأهل المدينة اليها كانت الهجرة وبها تنزل القرآن وأحل الحلال وحرم
 الحرام ، اذ رسول الله —ص— بين أظهرهم ، يحضرون الوحي والتنزيل ويأسرهم ويطيعونه ويسن
 لهم فيتبعونه حتى توفاه الله واختار له ما عنده —صلوات الله عليه ورحمته وبركاته— ثم قام من بعدهم
 اناس له من امته ممن ولى الامر من بعده بما نزل بهم ؛ فما علموا أنقذوه وما لم يكن عندهم فيه علم سألوا
 عنه . ثم أخذوا بأقوى ما وجدوا في ذلك في اجتهادهم وحدائث عهدهم وان خالفهم مخالف أو قال اسرؤ
 في رأيه وأولى منه وأولى ، تركه قوله وعمل بغيره . ثم كان التابعون من بعدهم يسلكون تلك السبيل ويتبعون
 تلك السنن فاذا كان الأمر بالمدينة ظاهراً معدولاً "به" لم أرألاً حد خلافة ، المذی بین أيديهم من تلك
 الوراثة التي لا يجوز انتحالها ولا ادعاؤها ، ولو ذهب أهل الأنصار يقولون : هذا العمل ببلدنا
 وهذا الذي مضى عليه من مضى منا ، لم يكونوا فيه من ذلك على ثقة ، ولم يكن لهم من ذلك
 الذي جاز لهم . فانظر —رحمك الله— فيها كتبت اليك لنفسك واعلم أني ألا يكون دعائي الي
 ما كتبت به اليك الا النصيحة لله وحده والنظر لك والضم بك فانزل كتابي منزلته فانك ان علمت
 تعلم أني لم آلك نصحاً وفتنا الله واياك لطاعته وطاعة رسوله في كل أمر وعلى كل حال . و
 السلام عليك ورحمة الله وبركاته . (٣)

١— سورة توبه، آیه ١٠٠ .

٢— سورة الزمر آیه های ١٧—١٨ .

٣— تاریخ الفقه الاسلامی ، دکتر محمد یوسف موسی ، دارالمعرفه ، القاہرہ ١٩٦٤ م ج ٢

ص ٧٩ . ترتیب المدارک و تقریب المسالک لمعرفة اعلام مذهب مالک ، قاضی عیاض بن موسی -

بن عیاض اندلسی مغربی ، چاپ ؟ ص ٣٤ .

رسالة الليث بن سعد :

سلام عليك، فاني أحمد اليك الله الذي لا اله الا هو. أما بعد: عافانا الله وإياك احسن لنا العاقبة في الدنيا والاخرة .

قد بلغني كتابك تذكرفيه من صلاح حالكم الذي يسرني فأدام الله ذلك لكم ، وأتمه بالعون على شكره والزيادة من احسانه وذكرت نظرك في الكتب التي بعثت بها اليك واقامتك اياها وختمك عليها بخاتمك، وقد أتتنا، فجزاك الله عما قدمت منها خيراً، فانها كتب انتهت اليناعنك فأحبيت أن أبلغ حقيقتها بنظر ك فيها. وذكرت أنه قد أنشطك ما كتبت اليك فيه من تقويم ما أقانى عنك الى ابتدائي بالنصيحة ورجوت أن يكون لها عندي موضع وأنه لم يمنعك من ذلك فيما خلا إلا أن يكون رأيك فينا جميلاً،، الأني لم أذا كرك مثل هذا، وأنه بلغك أني أفتي بأشياء لخالمة لماعليه جماعة الناس عندكم وأنه يحق على الخوف على نفسى لاعتماد من قبلى على ما أفتيتهم به وأن الناس تبع لأهل المدينة التي اليها كانت الهجرة وبهانزل القرآن. وقد أصبت بالذي كتبت به من ذلك ان شاء الله تعالى و وقع منى بالموقع الذي تحب وما أجد أحدا ينسب اليه العلم أكره لشواذ الفتيا. ولأشد تفضيلاً لعلماء أهل المدينة و لاأخذ لفتياهم فيما اتقوا عليه ، منى والحمد لله رب العالمين لا شريك له .

واما ما ذكرت من - مقام رسول الله - ص - بالمدينة ونزول القرآن بها عليه بين ظهر انى أصحابه وما علمهم الله منه وأن الناس صاروا به تبعاً لهم فيه فكما ذكرت .

واما ما ذكرت، من قول الله تعالى : « والسابقون الأولون من المهاجرين والانصار و الذين اتبعوهم باحسان رضى الله عنهم ورضوا عنه وأعد لهم جنات تجري من تحتها الانهارخالدين فيها أبدا ذلك الفوز العظيم» (١) فان كثيراً من أولئك السابقين الأولين، خرجوا الى الجهاد فى- سبيل الله ابتغاء مرضاة الله، فجددوا الأجناد واجتمع اليهم الناس ، فأطهروا بين ظهرانهم كتاب الله وسنة نبيه ولم يكتموا شيئاً علموه. وكان فى كل جندهم طائفة يعلمون كتاب الله وسنة نبيه، يجتهدون برأيهم فيما لم يفسره لهم القرآن والسنة وتقدمهم عليه - أبوبكر وعمر وعثمان الذين اختارهم المسلمون لأنفسهم ولم يكن أولئك الثلاثة مضيعين لأجناد المسلمين ولا غافلين عنهم، بل كافوا يكتبون فى الأمر اليسير لاقامة الدين والحذر من الاختلاف بكتاب الله وسنة نبيه فلم يتركدا أمراً فسرهم القرآن أو عمل به النبى - ص - أو ائتمروا فيه بعده الا علموهموه، فإذا جاء أمر عمل فيه أصحاب رسول الله - ص - بمصر والشام والعراق على عهد أبى بكر وعمر وعثمان ولم يزالوا عليه حتى قبضوا، لم يأسروهم بغيره، فلا نراه يجوز لأجناد المسلمين أن يحدثوا اليوم

مرأ لم يعمل به سلفهم من أصحاب رسول الله -ص- والتابعين لهم، مع أن أصحاب رسول الله -ص- قد اختلفوا بعد في الفتيا في أشياء كثيرة ولولا أني قد عرفت أن قد علمتها كتبت بها اليك .

ثم اختلف التابعون في أشياء بعد أصحاب رسول الله -ص- سعيد بن المسيب ونظراؤه أشد الاختلاف، ثم اختلف الذين كانوا بعدهم فحضرتهم بالمدينة وغيرها ورأسهم يومئذ ابن شهاب وربيعة بن أبي عبد الرحمن. وكان من خلاف ربيعة لبعض ما قد مضى ما عرفت وحضرت، وسمعت قولك فيه وقول ذوى الرأي من أهل المدينة، يحيى بن سعيد وعبيد الله بن عمر وكثير بن فرقد وغير كثير ممن هو أسن منه، حتى اضطررت ما كرهت من ذلك الى فراق مجلسه. وذا كرتك أنت وعبد العزيز بن عبد الله بعض ما نعيب على ربيعة من ذلك، فكنتما من الموافقين فيما أنكرت تكرهان منه ما أكرهه، ومع ذلك - بحمد الله - عند ربيعة خير كثير، وعقل أصيل ولسان بليغ وفضل مستبين وطريقه حسنه في الاسلام، وسودة صادقة لآخوانه عامة ولنا خاصة. رحمه الله و- غفرله وجزاه بأحسن من عمله .

وكان يكون من ابن شهاب، اختلاف كثير اذ القيناه واذا كاتبه بعضنا نر بما كتب اليه في الشيء الواحد على فضل رأيه وعلمه بثلاثة أنواع ينتقض بعضها بعضاً ولا يشعر بالذى مضى من رأيه في ذلك .

فهذا الذى يدعونى الى ترك ما أنكرت تركى اياه. وقد عرفت أيضا انكارى اياه أن يجمع أحد من أجناد المسلمين بين الصلاتين ليلة المطر، ومطر الشام أكثر من مطر المدينة بما لا يعلمه الا الله، لم يجمع منهم امام قط في ليلة مطر وفيهم ابو عبيدة بن الجراح وخالد بن وليد ويزيد بن أبى سفيان وعمرو بن العاص ومعاذ بن جبل - وقد بلغنا ان رسول الله -ص- قال: أعلمكم بالحلل والحرام معاذ بن جبل. وقال: يأتي معاذ يوم القيامة بين يدي العلماء برتوة - (١). وشرجيل بن حسنة و أبو الدرداء و بلال بن رباح ، و كان أبوذر بمصر والزيبر بن العوام وسعد بن أبى وقاص، و بحمص سبعون من أهل بدر، و بأجناد المسلمين كلها وبالعراق ابن مسعود وحذيفة بن اليمان و عمران بن حصين ونزلها أمير المسلمين على بن أبي طالب - كرم الله وجهه في الجنة - سنيى وكان معه من أصحاب رسول الله -ص- كثير، فلم يجمعوا بين المغرب والعشاء قط .

١- يريد متقدما على العلماء بارزاً بينهم والرتوة: الخطوة تاريخ الفقه الاسلامى، دكتور

ومن ذالك القضاء بشهادة شاهد ويمين صاحب الحق، وقد عرفت أنه لم يزل يقضى-
بالمدينة به ولم يقض به أصحاب رسول الله بالشام وبحمص ولا بمصر ولا بالعراق ولم يكتب به
اليهم الخلفاء الراشدون أبوبكر وعمر وعثمان وعلي . ثم ولي عمر بن عبدالعزيز، وكان كما قد
علمت في احياء السنن والجد في اقامة الدين والاصابة في الرأي والعلم لما مضى من أمر الناس ،
فكتب اليه زريق بن عبدالحكم: انك كنت تقضى بالمدينة بشهادة الشاهد الواحد ويمين صاحب
الحق، فكتب اليه عمر بن عبدالعزيز. انا كنا نقضى بذالك بالمدينة فوجدنا أهل الشام على غير
ذالك فلدنقضى الابشهادة رجلين عدلين اورجل وامرأتين .

ولم يجمع بين العشاء والمغرب قط ليلة المطر، والمطر يسكب عليه في منزله الذي كان
بخناصرة اساكناً .

ومن ذالك أن أهل المدينة يقضون في صدقات النساء انها متى شاءت أن تتكلم في سوخر
صداتها تكلمت فدفع اليها وقدوافق أهل العراق أهل المدينة على ذالك وأهل الشام وأهل
مصر. ولم يقض احد من أصحاب رسول الله -ص- ولا من بعدهم لامرأة بصداتها المؤخر الا
أن يفرق بينهما موت أو طلاق فتقوم على حقها .

ومن ذالك قولهم في الايلاء. انه لا يكون عليه طلاق حتى يوقف ، وان مرت الاربعة
الأشهر. وقدحدثني نافع عن عبدالله بن عمر- وهو الذي كان يروى عنه ذالك التوقيف بعد
الأشهر- أنه كان يقول- في الايلاء الذي ذكرالله في كتابه- لا يحل للمولى اذا بلغ الأجل
الا أن يفىء كما أمرالله أوعزم الطلاق وأنتم تقولون: ان لبث بعدالأربعة الأشهر، التي سمى
الله في كتابه ولم يوقف، لم يكن عليه طلاق .

وقدبلغنا أن عثمان بن عفان وزيد بن ثابت وقبيصة بن ذؤيب وأباسلمة بن عبدالرحمان بن
عوف، قالوا في الايلاء: اذا مضت الاربعة الأشهر فهي تطليقة بائنة. وقال سعيد بن المسيب و
أبوبكر بن عبدالرحمان بن الحارث وابنه هشام وابن شهاب: اذا مضت الاربعة الأشهر فهي
تطليقة وله الرجعة في العدة :

* ومن ذالك أن زيد بن ثابت كان يقول: اذا ملكك الرجل امرأته، فاخترت زوجها فهي
تطليقة، وان طلقت نفسها ثلاثا فهي تطليقة. وقضى بذالك عبدالملك بن مروان، وكان ربيعة

۱ - خناصرة (بضم خاء) شهرى است بشام از أعمال حلب. رك: معجم البلدان، ياقوت

بن عبدالله حموى روى، بيروت ۱۳۷۵ هـ، ج ۲ ص ۳۹۰ .

منتهى الارب، عبدالرحيم بن عبدالكريم صفى پور، چاپ تهران ۱۳۷۷ هـ .

لغت نامه دهخدا .

بن أبي عبدالرحمان يقوله وقد كاد الناس يجتمعون على أنها ان اختارت زوجها لم يكن فيه طلاق، وان اختارت نفسها واحدة أو اثنتين كانت له عليها الرجعة وان طلقت نفسها ثلاثا بانت منه ولم تحل له «حتى تنكح زوجاً غيره» فيدخل بها، ثم يموت أو يطلقها الا ان يرد عليها في مجلسه، فيقول: انما ملكتك واحدة فيستحلن، ويخلى بينه وبين امرأته .
ومن ذلك أن عبدالله بن مسعود كان يقول : أيما رجل تزوج أمة ثم اشتحها زوجها، فاشتراه اياها ثلاث تطليقات. وكان ربيعة يقول ذلك وان تزوجت المرأة الحرة عبداً، فاشترته فمثل ذلك .

وقد بغنا عنكم شيئاً من الفتيا مستكرهاً؛ وقد كنت كتبت اليك في بعضها فلم تجبني في كتابي، فتخوفت أن تكون استثقلت ذلك، فتركت الكتاب اليك في شيء مما أنكره وفيما أوردت فيه على رأيك وذلك انه بلغني أنك أمرت زفر بن عاصم الهلالي - حين أراد أن يستسقى أن يقدم الصلوة قبل الخطبة، فأعظمت ذلك، لان الخطبة .

لان الخطبة والاستسقاء كهيئة يوم الجمعة الا أن الامام اذا نادى من فراغه من الخطبة فدعا، حول رداه ثم نزل فصلي. وقد استسقى عمر بن عبدالعزيز وأبو بكر بن محمد بن عمرو بن حزم وغيرهما. فكلهم يقدم الخطبة والدعاء قبل الصلوة فاستهتر الناس كلهم فعل زفر بن عاصم، من ذلك واستنكروه .

ومن ذلك أمة بلغني أنك تقول : في الفيلطين في المال أنه لا تجب عليهما الصدقة حتى يكون اكل واحد منها ما تجب فيه الصدقة .

وفي كتاب عمر بن الخطاب أنه تجب عليهما لصدقة ويتراد ان بالسوية وقد كان ذلك يعمل به في ولاية عمر بن عبدالعزيز قبلكم وغيره والذي حدثني به يحيى بن سعيد ولم يكن يدون أفاضل العلماء في زمانه فرحمه الله وغفر له وجعل الجنة مصيره.

ومن ذلك، أنه بلغني أنك تقول : اذا أفلس الرجل، وقد باعه رجل سلعة فتقاضى طائفة من ثمنها أو أنفق المشتري طائفة منها، أنه يأخذ ما وجد من متاعه. وكان الناس على أن البايع اذا تقاضى من ثمنها شيئاً أو أنفق المشتري منها شيئاً، فليست بعينها .

ومن ذلك أنك تذكر أن النبي - ص - لم يعط الزبير بن العوام الفرس واحد، والناس كلهم يحدثون أنه أعطاه أربعة أسهم لفرسين ومنعه من الفرس الثالث. والأمة كلهم على هذا الحديث:

أهل الشام وأهل مصر وأهل العراق وأهل افريقية لا يختلف فيه اثنان . فلم يكن ينبغي لك - وان كنت سمعته من رجل مرضي - أن تخالف الامة أجمعين .

وقد تركت أشياء كثيرة من أشيائه هذا وأنا أحب توفيق الله أياك وطول بقاءك، لما أرجو للناس في ذالك من المنفعة وما أخاف من الضيعة اذا ذهب مثلك، مع ائتناسي بمكانك وان نأت الدار. فهذه منزلتك عندي ورأبي فيك فاشتيقنه ولا تترك الكتاب الي بخبرك وحالك .
فهذه منزلتك عندي ورأبي فيك فاشتيقنه ولا تترك الكتاب الي بخبرك وحالك وحال ولدك وأهلك وحاجة ان كان لك أولاً، حديوصل بك، فاني أستر بذالك .
كُتبت اليك ونحن صالحون معافون—والحمد لله— نسأل الله أن يرزقنا و اياكم شكرما أولانا وتمام ما أنعم به علينا . والسلام عليكم ورحمة الله . (١)



- ١- تاريخ الفقه الاسلامي، دكتور محمد يوسف موسى، دارالمعرفة، القايره ١٩٦٤ م، ج ٢ ص ٧٩ الى ٨٥. ترتيب المدارك وتقريب المسالك لمعركة اعلام مذهب مالک، قاضي عياض بن موسى بن عياض أندلسي مغربي، چاپ ؟ ص ٣٤ الى اعلام الموقعين عن رب العالمين، ابو عبدالله محمد بن أبي بكر (المعروف) بابن قيم الجوزيه مطبعة السعادة، مصر ١٣٧٤ هـ، ج ٣ ص ٩٤ الى ١٠٠. تاريخ التشريع الاسلامي، شيخ محمد الخضري بك، دارالفكر، بيروت ١٣٨٧ هـ ص ١٦٠ الى ١٦٦ .



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی